

نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سلسله شیعی مذهب مزیدیان (۴۰۳-۵۵۴۵.ق)

محمدرضا مهدوی عباس آباد

(مدرس گروه معارف اسلامی دانشگاه تبریز)

مقدمه

اهمیت و جایگاه سلسله‌های محلی بر کسی پوشیده نیست،^(۱) با این همه لازم به یادآوری است که شناخت آن دسته از این خاندانها که مهمتر و نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ دارند از اهمیت بیشتری برخوردار است، به عنوان مثال مطالعه تاریخ سیاسی-اجتماعی آل بویه و سلاجقه بدون در نظر گرفتن خاندانهایی چون عقیلیان، مزیدیان، اتابکان و... ناقص و کم حاصل خواهد بود، زیرا حوادث و رویدادهای عصر یاد شده به صورتی جدی با وقایع تاریخی این خاندانها در هم آمیخته است.

در مورد برخی از این سلسله‌های حکومتی مانند زنگیان که بعدها خود دولتی بزرگ به شمار آمد کتب و مقالاتی نگاشته شده که تا حدودی جوابگوی جویندگان و پژوهشگران تاریخ است. اما درباره سلسله مزیدیان که حدود یک قرن و نیم (۴۰۳-۵۵۴۵. ق) بر قسمت‌هایی از عراق فرمان رانده و با آل بویه، سلاجقه و خلافت عباسی روابط و درگیری‌هایی داشته‌اند به جز مدخل‌های کوتاهی اثر مستقلی نگاشته نشده است و همین انگیزه اصلی اینجانب برای پرداختن به این موضوع بوده است.

۱- اصل و منشأ مزیدیان^(۲) و پیشینه تاریخی آنان

آل مزید از قبیله بنی‌اسد بن خزیمه و از بطون «ناشره بن نصر» اند و در کتب تراجم با

عنوان «مزیدی الناشری الاسدی» نام برده می‌شوند و علمای انساب این خاندان را بطنی از اسد بن خزیمه معرفی کرده‌اند: «بنو ناشرة بن نصر بن سُوَاة بن سعد بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان».^(۳)

بنی اسد از قبایل سلحشور و بزرگ عرب محسوب می‌شود. از ایام معروفشان پیش از اسلام «خُو» و «نِسار» و «حَجْر» بوده است. سران بنی اسد پس از ظهور اسلام بعد از مدتی گردنکشی در سال ۹ هجری اسلام آوردند. به سال ۱۴ ه. ق در جنگ قادسیه شرکت داشتند و از همان زمان مهاجرت این قبیله به عراق شروع شد. پس از واقعه کربلا بنی اسد به دفن پیکر امام حسین علیه السلام و اصحابش پرداختند که این فداکاری بنی اسد سبب شهرت آنان نزد شیعیان گردید. در نیمه قرن چهارم هجری دسته‌ای از بنی اسد در نزدیکی حویزه (خوزستان) چادر برافراشتند و مزیدیان از این دسته برخاستند.^(۴) این دودمان در مناطق بین واسط و بصره و اهواز ساکن شدند.^(۵) چندی بعد در ناحیه‌ای میان «هیت» و کوفه پایگاهی بدست آوردند تا آنکه در زمان امیر معزالدوله دیلمی و در فاصله سالهای (۳۴۵-۳۵۲ ه. ق) حکومت آن دیار به طور رسمی به این خاندان واگذار شد.^(۶) از «مزید» سرسلسله این خاندان اطلاع ناچیزی در دست است. در زمان حکومت معزالدوله دیلمی (۳۳۴-۳۵۶ ه. ق)، ابومحمد مهلبی وزیر وی، مزید را به حمایت «شورا»^(۷) و سواد آن گماشت.^(۸) در روزگار سلطان الدوله دیلمی (۴۰۳-۴۱۵ ه. ق) ابوالحسن علی بن مزید دولت مزیدیان را به سال ۴۰۳ ه. ق، در «نیل»^(۹) بنیاد گذاشت.^(۱۰)

۲- علل به امارت رسیدن مزیدیان

از جمله علل به قدرت رسیدن مزیدیان کثرت و زیادی اتباعشان را می‌توان نام برد، چون قوم بنی اسد از قبایل بزرگ و بانفوذ عرب محسوب می‌شد و از طرف دیگر با اقوام دیگر از جمله کردهای «شاذنجان» و «جاوان» اتحاد و همبستگی و حتی خویشاوندی سببی داشتند.^(۱۱) از علل دیگر ظهور این سلسله را باید در ضعف حکومتی آل بویه جستجو کرد. در این دوره شاهزادگان دیلمی با یکدیگر در کشمکش و ستیز بودند و به آل مزید که هم‌کیش و گماشتگان خود بودند چندان اعتنائی نداشتند در این دوره امارت‌های متعدد عربی بوجود می‌آید از جمله بنی مزید در حله، بنی عقیل در موصل و بنی مرداس در حلب.

علت دیگر اینکه، این امارات از حیث نظامی به بدویان متکی بودند، چون اولاً به راههایی که به مشرق آناتولی و ارمنستان و مغرب ایران می‌رسید مسلط بودند و ثانیاً در منطقه حائل میان دودمان‌های رقیب آل‌بویه و فاطمیان و بعدها میان سلجوقیان و فاطمیان قرار داشتند دارای اهمیت سوق‌الجیشی بودند.^(۱۲)

۳- اوضاع سیاسی، اجتماعی، مذهبی عهد مزیدیان

دوره امارت ۱۴۲ ساله مزیدیان در فاصله زمانی (۴۰۳ - ۵۴۵ ه. ق) همزمان با حکومت آل‌بویه و سلاجقه و خلافت عباسیان بر عراق بود. با ورود احمد بن بویه در سال ۳۳۴ هجری به بغداد، اوضاع سیاسی و فرهنگی عراق دستخوش تغییر و تحولات گردید. وی خلیفه عباسی المستکفی بالله (۳۳۳-۳۳۴ ه. ق) را برکنار و المطیع بالله (۳۳۴-۳۶۳ ه. ق) را به جای وی نشانید.^(۱۳) از لحاظ وضعیت اجتماعی و فرهنگی با ورود دیلمیان شیعه مذهب فشار بر شیعیان کاهش یافت و مراسم بزرگداشت و اظهار شعائر شیعی رواج یافت. برگزاری آیین سوگواری عاشورا و مراسم بزرگداشت غدیر که قبلاً قدغن بود توسط معزالدوله ترویج شد. دیگر سلاطین آل‌بویه هم در حق ائمه و علویان ابراز علاقه می‌کردند چنانچه تکریم رکن‌الدوله (۳۳۵-۳۶۶ ه. ق) در حق شیخ صدوق ابوجعفرین بابویه (د. ۳۸۱ ه. ق)، نسبت به شیخ مفید (د. ۴۰۳ ه. ق) عالم بزرگ شیعه در بغداد و بزرگداشت بهاء‌الدوله (۳۷۹-۴۰۳ ه. ق) در حق خاندان شریف رضی (د. ۴۰۶ ه. ق) جامع نهج‌البلاغه از همین علاقه مذهبی آنان حکایت می‌کند.^(۱۴)

با مرگ معزالدوله اعتمادی که بین خاندان بویه بود از هم گسیخت. عزالدوله بختیار پسر وی (۳۵۶-۳۶۷ ه. ق) با عضدالدوله پسرعموی خود از در جنگ درآمد و سرانجام در جنگی به سال ۳۶۷ ه. ق پس از شکست به قتل رسید. با آمدن عضدالدوله به بغداد و با تصرف شمال بین‌النهرین، وی فرمانروای مطلق عراق شد و امنیت و آسایش به عراق حکمفرما شد و تنازعات مذهبی شیعه و سنی هم با پیش‌گیری‌های او فروکش کرد.^(۱۵) با مرگ وی به سال ۳۷۲ هجری در بغداد جنگ میان فرزندانش درگرفت و سرانجام با پیروزی بهاء‌الدوله پایان پذیرفت. او مدت بیست و چهار سال یعنی از زمان رسیدن به مقام امیرالامرای تا زمان مرگش در سال ۴۰۳ ه. ق، در منصب خود باقی ماند.^(۱۶) وی تنها چهارسال نخست سلطنت خود را

در بغداد گذراند و باقی مانده امارت خود را در فارس گذراند و امور بغداد را به نایب خویش «عمیدالجیوش»^(۱۷) و دیگران وا گذاشت. غیبت طولانی وی از بغداد موجب شد که در اطراف بغداد و نواحی جزیره تعدادی سلسله‌های مستقل به وجود آید و تسلط و قدرت آل بویه بیش از پیش محدود گردد و در پایان فرمانروایی بهاءالدوله نفوذ مستقیم وی در عراق منحصر به بغداد و واسط و نواحی مجاور این دو شهر بوده است.^(۱۸) در همین اوضاع و احوال بود که سلسله مزیدیان توسط علی بن مزید در نزدیکی فرات پا گرفت. مهم‌ترین شهر منطقه‌ای که این خاندان بر آنجا حکم می‌راند «جامعین» نام داشت که بعدها در محل آن شهر جدیدی به نام حله تأسیس گردید.^(۱۹)

بعد از مرگ بهاءالدوله در سال ۴۰۳ ه. ق، رقابت سنتی میان دیلمیان و ترکان بالا گرفت. ترکان در مقابل سلطان‌الدوله از برادرش مشرف‌الدوله حمایت می‌کردند. پس از مرگ مشرف‌الدوله در سال ۴۱۶ ه. ق، انتخاب جانشینی به دست ترکان افتاد، آنان جلال‌الدوله را در سال ۴۱۸ ه. ق به بغداد دعوت و به نام وی خطبه خواندند.^(۲۰) پس از مرگ وی به سال ۴۳۵ ه. ق، ابوکالیجار پسر عمش به بغداد رفت و خود را امیرالامرا خواند. فرمانروایان متعدد بین‌النهرین همگی به طاعت وی گردن نهادند. زیرا وی را به ترکان سلجوقی تازه به قدرت رسیده ترجیح می‌دادند.^(۲۱)

سیاست آل بویه در قبال فاطمیان از زمان ابوکالیجار تغییر کرد. وی نزدیک شدن به فاطمیان را وسیله‌ای برای تهدید عباسیان قرار داد. وی «المؤید فی الدین» داعی اسماعیلی را که بعدها منصب داعی الدعاة را در مصر به عهده گرفت به خود نزدیک گرداند.^(۲۲)

بعد از مرگ ابوکالیجار پسرش ابونصر خسرو فیروز در بغداد جلوس کرد. اختلاف و نزاع وی با برادرش ابومنصور فولاد ستون باعث نابودی آل بویه شد و راه را برای ورود ترکان سلجوقی به بغداد باز کرد. طغرل در سال ۴۴۷ هجری به بغداد درآمد و به دولت آل بویه پایان داد.^(۲۳)

بعد از طغرل پسر برادرش آلبارسلان (۴۵۵-۴۶۵ ه. ق) به سلطنت رسید. واقعه بزرگ سلطنت وی فتح «ملاذگرد» به سال ۴۶۳ ه. ق است که به دنبال آن ترکان سلجوقی بر آسیای صغیر دست یافتند. در دوره سلطنت ملکشا پسر آلبارسلان (۴۶۵-۴۸۵ ه. ق)

دولت سلجوقی به منتهای وسعت خود رسید.^(۲۴) پس از مرگ ملکشاه بین فرزندان وی بر سر جانشینی او اختلاف حاصل شد. در این دوره یکی از حوادث مهم که بلاد و ممالک اسلامی را به خود مشغول ساخت پیش آمد و آن شروع جنگهای صلیبی بود که حدود دویست سال (۴۹۰-۶۹۰ ه.ق) با شدت و ضعف دوام داشت و در اثر این فتنه عجیب سال به سال حوادث نوظهوری در ممالک اسلامی رخ داد. غالب این حوادث را ابن اثیر و یافعی و ذهبی در کتابهایشان ضبط کرده‌اند.^(۲۵)

آخرین پادشاه مشهور سلجوقی، سلطان مسعود (۵۲۹-۵۴۷ ه.ق) بود و با آنکه سلطنت او در برابر اقتدار و شوکت سنجر رونقی نداشت به سبب آنکه بر مدعیان سلطنت خویش غالب آمد و خلفای عباسی را دست نشانده خود ساخته بود در میان پادشاهان سلجوقی مغرب ایران مشهور شد. سلطنت مسعود آخرین نماینده قدرت دولت سلجوقی در مغرب ایران است، زیرا بعد از آنکه وی در سال ۵۴۷ هجری درگذشت، پادشاهان سلجوقی آلت دست امرا و اتابکان و غلامان خود شدند.^(۲۶)

۴- اعضای سلسله مزیدیان

۱- سندالدوله ابوالحسن علی بن مزید (۴۰۳-۴۰۸ ه.ق)

او نخستین کس از این دودمان است که به لقب امیری نائل آمد. وی در سال ۳۹۷ ه.ق از جانب قادر خلیفه عباسی به سندالدوله ملقب شد و بعد از رسیدن به امارت هم، سلطان‌الدوله بویه برای شملت فرستاد.^(۲۷)

او شخصی شجاع و کریم و با همتی عالی بود. منزلت بزرگی در میان بزرگان دولت عباسی و آل بویه داشت. وی پناه و ملجأ پناهندگان بود، چنانچه «سلطان بن ثمال» خفاجی را که از ترس وزیر فخرالملک بدو پناه آورده بود در امان خود گرفت و به شفاعت وی وزیر از جرم ابن ثمال درگذشت.^(۲۸)

از حوادث دوران امارت وی، می‌توان جنگ با خفاجه را نام برد، بنی خفاجه که شاخه‌ای از «بنی عقیل» است در سال ۴۰۳ ه.ق در نزدیکی بصره جلوی کاروان حاجیان را گرفته و عده کثیری را به قتل رسانیدند. با رسیدن ابن خبر به بغداد، ابن مزید مأمور سرکوبی راهزنان گردید و بدانجا رهسپار شد که در نتیجه بسیاری از آن جماعت کشته شده و سرانشان

اسیر شدند.^(۲۹) همچنین زمانی که در بغداد در غیاب بهاءالدوله دیلمی شیعیان از طرف عبدالجیوش مورد تعدی و ستم واقع شدند دست استمداد به سوی ابن مزید دراز کردند و از حمایت وی بهره‌مند شدند.^(۳۰)

۲- ابوالاغر نورالدوله دبیس بن علی (۴۰۸-۴۷۴ ه.ق)

بعد از درگذشت ابوالحسن علی، فرزندش دبیس جانشین وی شد. سلطان‌الدوله دیلمی برای وی خلعت فرستاد و امارت وی را تأیید کرد.^(۳۱)

دبیس مشهور به فضل و احسان و شهامت و یاور ستم‌دیدگان بود. میان او و طغرل سلجوقی ماجراهایی بود که به بلندی عقل و بزرگواریش دلالت می‌کند بسیاری از شعرا به سویش آمدند و او را مدح گفتند. از جمله این شاعران مهیار دیلمی بود که به نیل آمد و او را مدح گفت.^(۳۲) او ملقب به نورالدوله و رئیس‌العرب بود.^(۳۳)

وقتی در ماه صفر سال ۴۴۳ ه.ق میان شیعیان و سنیان در بغداد فتنه و درگیری پدید آمد و آشوب روز به روز فزونی یافت و ضریح کاظمین علیهماالسلام به آتش کشیده شد دبیس سخت در خشم شد و فرمان داد در قلمرو امارت خود خطبه به نام قائم‌خلیفه عباسی را قطع کنند و در جواب فرستاده خلیفه اظهار داشت که او و اهل ولایتش شیعه هستند و همگی بر این امر اتفاق نظر دارند.^(۳۴) همچنین در جریان قیام «ارسلان بساسیری» که در غیبت طغرل سلجوقی بغداد را به مدت یک سال و چهارماه در دست داشت دبیس بدو پیوست و در جنگی که میان سلاجقه و ایشان درگرفتند شکست خورد و گروهی از بزرگان سپاهش چون ابوالفتح بن وزام و منصور بن بدران و حماد بن دبیس اسیر شدند.^(۳۵) اما دبیس که مغضوب سلطان سلجوقی بود با شفاعت «هزار اسب بن‌نکیر» مورد عفو قرار گرفت و به همراه طغرل وارد بغداد شد.^(۳۶)

۳- ابوکامل منصور بن دبیس (۴۷۴-۴۷۹ ه.ق)

بعد از درگذشت دبیس، پسرش منصور در جای وی قرار گرفت و سلطان ملکشاہ سلجوقی و خلیفه عباسی المقتدی بامرالله برای او خلعت فرستادند.^(۳۷) ابوکامل منصور به غایت فاضل بود و اشعار نظم می‌نمود.^(۳۸) به گفته ابن‌اثیر: «او مردی فاضل بود و در محضر علی بن برهان آموزش دیده و خوانده بود و به هوشمندی که داشت بدرخشید و از آن در کسب

دانش استفاده کرد و نیکو شعر می سرود»^(۴۹) وقتی نظام الملک خبر درگذشتش را شنید گفت: «مات اجل صاحب عمامه» و شعرای زیادی در رثایش مرثیه سروردند.^(۴۰)

حکومت پنج ساله منصور در آرامش و امنیت سپری شد. امنیت در قلمرو امارت وی برقرار بود و از قومش کسی به مخالفت وی برنخواست.^(۴۱)

۴- امیر سیف الدوله صدقه بن منصور (۴۷۹-۵۰۱ ه. ق)

بعد از درگذشت منصور بن دبیس، خلیفه مقتدی بامرالله، نقیب علویان «ابوالغنائم» را به تعزیت و تسلیت نزد صدقه بن منصور فرستاد و ملک شاه سلجوقی هم وی را خلعت داده و به جای پدر منصوب کرد.^(۴۲)

صدقه لقب سیف الدوله داشت و به پادشاه عرب مشهور بود.^(۴۳) عمرش ۵۵ سال و مدت امارتش ۲۲ سال بود.^(۴۴) وی مانند پدرش مورد اعتماد و احترام بزرگان و ملجأ پناهندگان بود، چنانچه وقتی «شرف الدین عمیدالدوله» وزیر المستظهر بالله مغضوب خلیفه عباسی شد بدو پناه آورد.^(۴۵) اکثر مورخان و نویسندگان تراجم او را به صفات عالی ستوده اند. چنانچه ابن اثیر می نویسد: «هیچ رعیتی شنیده نشده که امیر خود را همچنانکه رعیت او وی را دوست می داشت دوست بدارد. او فروتن و بردبار بود. اشعار بسیار از حفظ داشت. سخنان شیرین و لطائف دلنشین می گفت. خدا او را بیامرزد، وی از نیکان جهان بود.»^(۴۶) سبط ابن جوزی وی را شخصی کریم، عقیف و یاور ستمدیدگان معرفی می کند.^(۴۷)

صدقه در فرونشاندن فتنه ها و بازگرداندن امنیت بغداد شرکت می کرد چنانچه وقتی در سالهای ۴۸۳ و ۴۹۲ ه. ق درگیری شدیدی بین شیعیان و سنیان در بغداد پیش آمد و عده زیادی در این حوادث کشته شدند، او با دفع فتنه و آشوب، آرامش و امنیت را به بغداد باز گرداند.^(۴۸)

امیر صدقه از قدرتمندترین امرای مزیدی بشمار می آید. وی حوزه فرمانروایی پدرانش را که از حدود «نیل» فراتر نمی رفت گسترش داد تا آنجا که بصره را فتح کرد و به کوفه و واسط استیلا یافت و سلطه او تا هیت و تکریت امتداد یافت.^(۴۹) صدقه در سال ۴۹۵ ه. ق شهر حله را در محل «جامعین» بنا کرد.^(۵۰)

صدقه در جنگهای میان سلطان محمد سلجوقی و برکیارق جانب سلطان محمد را

گرفت. اما با مرگ برکیارق در سال ۴۹۸ ه. ق و توسعه قلمرو حکمرانی صدقه، این حکومت نیرومند خطر جدی برای سلطان سلجوقی محسوب می‌شد. با اینکه صدقه خدمات زیادی به محمد سلجوقی کرده بود اما اطرافیان سلطان سلجوقی که به موقعیت و نفوذ صدقه حسد می‌بردند دائماً او را تحریک به از میان برداشتن صدقه می‌کردند. از جمله این اطرافیان وزیر سلطان سلجوقی «ابوجعفر محمد بن حسین بلخی» بود.^(۵۱) علت دیگری را که باید سبب مباشر جنگ بین صدقه و سلطان سلجوقی دانست پناه دادن ابو ذؤلف سرخاب بن کیخسرو حاکم شیعی ساوه و آبه بود که در نزد سلطان متهم به مذهب باطنی شده بود.^(۵۲)

جنگ دو سپاه در «نعمانیه» در گرفت. صدقه با اینکه سپاه مرتب و منظمی داشت ولی به علت خیانتی که از بنی خفاجه و پسر عمش ثابت بن سلطان بن دبیس سر زرد شکست در سپاهش افتاد و وی در کنار سه هزار تن از افرادش در معرکه جنگ کشته شدند. از بزرگان سپاهش پسرش دبیس، سرخاب بن کیخسرو و فرمانده لشکرش سعید بن حمید اسیر شدند. قتل صدقه ۱۹ رجب و به قولی سلخ جمادی‌الآخر سال ۵۰۱ ه. ق بود.^(۵۳)

۵- ابوالاغر^(۵۴) نورالدوله دبیس بن صدقه (۵۱۲ - ۵۲۹ ه. ق)

بعد از کشته شدن صدقه در سال ۵۰۱ ه. ق و اسارت پسرش دبیس، سلطان محمد سلجوقی این خاندان را مورد لطف و نوازش خود قرار داد و از طرف سلطان به وی بلادی به اقطاع واگذار شد وی تا سال درگذشت محمد سلجوقی در سال ۵۱۱ در نزد وی بسر می‌برد.^(۵۵)

دبیس در سال ۵۱۲ ه. ق به دیار خود حله بازگشت و در آنجا گروه بسیاری از عرب و کُرد دورش گرد آمدند.^(۵۶) دبیس که بیگانگی سلاجقه با مردم عراق را مشاهده می‌کرد و از طرف دیگر بی‌کفایتی و ضعف خلفا، آنان را چون بازبچه‌ای در دست ترکان سلجوقی قرار داده بود سعی و تلاش بر آن داشت که قبایل عرب و کرد را دور خود جمع کرده حکومت نیرومندی را در عراق تأسیس کند. وی بدین منظور سعی در دامن زدن به اختلاف و نزاع میان شاهزادگان سلجوقی را داشت تا از این طریق مواضع خود را تحکیم کند. وی در اول سلطنت محمود بن ملکشاه شروع به تحریک مسعود بر علیه برادرش محمود کرد و همان طوری که منابع تصریح دارند: «دبیس از ستیز میان دو سلطان شادی می‌کرد و معتقد بود تا وقتی که آنها

به هم مشغولند خطری دولتشان را تهدید نمی‌کند. همان طوری که مادام میان دو سلطان برکیارق و محمد دشمنی برقرار بود پدرش موقعیت مطلوبی داشت.^(۵۷) دبیس همچنین با طغرل دوم که با محمود برادرش در ستیز بود متحد شد اما چون از محمود شکست خوردند به سلطان سنجر پیوست.^(۵۸) سرانجام دبیس در محرم سال ۵۲۹ هـ. ق به مسعود پیوست و در اردوی او که در مراغه بود بسر می‌برد. گویند به اشاره مسعود در ۱۴ ذی‌حجه همان سال به قتل رسید.^(۵۹)

صفات و خصوصیات دبیس - «او ادیب، سخی، مورد ستایش دیگران و از نجبای عرب بود. سفرهای بسیار کرد و بر بیشتر بلاد عراق استیلا یافت. از سطوت او بزرگان خوفناک بودند. او مانند پدرانش شیعی مذهب بود و نیکو شعر می‌سرود.»^(۶۰)

او پادشاه عرب، صاحب حلّه مزیدیه و شخصی بزرگوار و بخشنده بود. به شعر و ادب عالم بود و نیکو شعر می‌سرود. او از خاندان بزرگی بود و بر بیشتر بلاد عراق مسلط شد.^(۶۱)

حریری در مقاماتش در مدح او گفته :

«واحاطت الجماعة با بی‌زید ثنی علیه و تقبل یدیه، و تتبرک بمساس طمریه حتی خیل الی انه القرنی اویس او الاسدی دبیس.»^(۶۲)

۶- صدقه بن دبیس دوم (۵۲۹-۵۳۲ هـ. ق)

صدقه که در زمان کشته شدن پدرش چهارده‌ساله بود به کمک سپهسالار پدرش به جمع‌آوری و تهیه قشون پرداخت و حلّه را به تصرف خود درآورد. صدقه دوم در نبرد میان مسعود و داود بن محمود به مسعود پیوست و در جنگی که میان دو امیر سلجوقی درگرفت بدست طرفداران داود به اسارت درآمد و در سال ۵۳۲ هـ. ق به قتل رسید.^(۶۳) به گفته منابع امیر صدقه دوم شخصی عاقل و شجاع بود.^(۶۴)

۷- محمد بن دبیس دوم (۵۳۲-۵۴۰ هـ. ق)

بعد از کشته شدن صدقه دوم، سلطان مسعود حلّه را در اختیار محمد بن دبیس قرار داد. اکثر ایام امارت وی خالی از حوادث بود و به صلح و صفا گذشت.

در سال ۵۴۰ هـ. ق علی برادرش به کمک گروهی از بنی‌اسد ولایت حلّه را از تصرف وی بیرون آورد و بر حلّه استیلا یافت.^(۶۵)

۸- علی بن دبیس (۵۴۰-۵۴۵ ه. ق)

کار او بعد از استیلا بر حله روز به روز بالا گرفت و سلطان مسعود چون قدرت روزافزون او را مشاهده کرد مهلهل بن ابی عسکر را به سرکوبی وی فرستاد که در مأموریت خود شکست خورد و به بغداد بازگشت.

مردم حله نسبت به علی علاقه و تعصب وافری نشان می دادند و کار او روز به روز بالا می گرفت تا جایی که به اقطاع دیگر امرا هم چنگ می انداخت.

علی بن دبیس در سال ۵۴۵ ه. ق در حله و به قولی در اسدآباد همدان درگذشت. در علت مرگش اختلاف است. برخی علت مرگ را مسمومیت و برخی مرض قولنج دانسته اند. علی شخص بزرگوار، شجاع و بخشنده بود. بعد از مرگ علی امارت مزیدیان منقرض شد ولی به نظر سبط ابن جوزی امارت بعد از وی به فرزندش مهلهل رسید.^(۶۶)

مزیدیان بعد از مرگ علی بن دبیس

بعد از مرگ علی بن دبیس امارت مزیدیان منقرض شد و حله تابع دستگاه خلافت عباسی گشت و از سوی خلیفه به آنجا عمال فرستاده می شد.^(۶۷) در سال ۵۵۸ ه. ق خلیفه عباسی، «المستنجد بالله» (۵۵۵-۵۶۵ ه. ق) دستور داد بنی اسد که مردم حله مزیدیه هم از آن قوم بودند از عراق به علت تشیع شان طرد و رانده شوند. بنابراین فرمان چهارهزار تن از بنی اسد کشته شده و بقیه از عراق به جاهای دیگر پراکنده شدند.^(۶۸)

قلمرو حکمرانی مزیدیان

حدود قلمرو حکمرانی مزیدیان چندان از «نیل» و حوالی آن فراتر نمی رفت تا اینکه امارت این سلسله در سال ۴۷۹ ه. ق به امیر سیف الدوله صدقه رسید. وی از نزاع میان سلاجقه سود جسته و حکومتش را بر قسمت بزرگی از عراق توسعه داد و هیت و واسط و بصره را یکی پس از دیگری متصرف شد و در سال ۵۰۰ ه. ق کیقباد بن هزار اسبی امیر تکریت را به اطاعت خود درآورد.^(۶۹) قلمرو حکومتش شامل بصره، واسط، بطیحه، کوفه، هیت، تکریت، عانة و حدیثه بود. بعد از کشته شدن صدقه اول متصرفاتش از دست دبیس دوم در رفت و حله مرکز حکومت مزیدیان در دست «مجاهدین الدین بهروز» مملوک سلجوقی قرار گرفت.^(۷۰) اما حله به غیر از مدت کوتاهی تا زمان انقراض این سلسله (۵۴۵ ه. ق) در

دست این خاندان بود و حتی منابع به متصرفات دیگر دبیس نیز اذعان دارند.^(۷۱)

حله مرکز حکومتی این خاندان توسط سیف‌الدوله صدقه در جایگاه «جامعین» ساخته شد و این شهر در آن زمان به صورت زیباترین و باشکوه‌ترین بلاد عراق درآمد.^(۷۲) این شهر از زمان تأسیس آن، منطقه شیعی بوده و تاکنون نیز بر تشیع خود باقی است. و سال‌های سال برای تدریس علوم اهل بیت مرکزیت یافت و گروه زیادی از فقها و علمای برجسته شیعه چون ابن‌ادریس، ابن‌نما و آل طاووس و آل سعید و محقق و علامه و... به بار آورد.^(۷۳)

ساکنان حله را علاوه بر اعراب، کردها هم تشکیل می‌دادند و کردها از قبیله کرد «جاوان» بودند. این افراد با بنی‌مزید هم پیمان شدند و با اینکه مذهب شافعی داشتند در اثر آمیختگی با مزیدیان شیعی مذهب از لحاظ عقاید مذهبی بسیار بدانان نزدیک شدند. علاوه بر هم پیمانی میان جاوانیان و مزیدیان میانشان پیوند سببی هم برقرار بود، چنانچه مادر امیر صدقه بن منصور از جاوانیان بود. امیر صدقه به آنها اعتماد داشت و زمین‌هایی را در واسط و بلاد دیگر به آنها واگذار کرد.^(۷۴)

مذهب مزیدیان

منابع تاریخی به اتفاق اعضای این سلسله را شیعی مذهب معرفی کرده‌اند. اینان شاخه‌هایی از بنی‌اسد بودند که از دیرباز به هواداری از تشیع اشتها داشتند و بعد از آن که در قرن چهارم هجری در عراق به امارت دست یافتند در درگیری‌های میان اهل سنت و شیعیان به حمایت از همکیشان خود می‌پرداختند. وقتی ماجرای جسارت به مشهد کاظمین پیش آمد دبیس سخت به خشم آمد و نام قائم‌عباسی را از خطبه انداخت. ابن‌اثیر دلیل کار دبیس را به صراحت تشیع وی و خاندانش معرفی می‌کند :

«... زیرا که خود و خانواده و مردم سایر قلمرو حکمرانی او (دبیس) از «نیل» و آن ولایت همگی شیعه مذهب بودند.»^(۷۵) به نظر برخی از محققان «حله اصولاً برای این پدید آمده بود که مرکز تجمع شیعه باشد. زیرا صدقه بن منصور در سال ۴۹۵ ه. ق، آن را برای پایتخت دولت کوچک شیعی‌اش بنا کرد.»^(۷۶)

پاره‌ای از اقوال در مورد تشیع این خاندان

ابن‌وردی :

سیف‌الدوله مذهب شیعه داشت و کسی است که حله را در عراق بنا کرده است.^(۷۷)

ابن عماد حنبلی و ذهبی :

«کان صدقه شیعياً»^(۷۸)

ابن تغری بردی :

خصال او (سیف الدوله) پسندیده بود جز اینکه مذهب اهل حله را داشت، همانا پدرش از بزرگان رافضیان بود.^(۷۹)

ذهبی مورخ معروف وقتی خبر قتل دبیس بن صدقه را ذکر می‌کند می‌افزاید که : «خدا روی زمین و مردمش را از شر این سرکش رافضی خلاص داد.»^(۸۰)

همچنین در ضمن حوادث سنه ۵۱۶ هـ. ق می‌نویسد :

«به خلیفه مستر شد خبر رسید که دبیس صحابه راست می‌کند.»^(۸۱)

برخی از محققان غربی هم در تحقیقاتشان به تشیع این خاندان اشاره دارند از جمله : «... بر کران غربی فلات ایران و در محلی که فلات به جلگه‌های عراق و جزیره و شمال سوریه می‌پیوندد، امارت متعدد عربی وجود داشت که از آن جمله بود بنی مزید حله، بنی عقیل موصل و بنی برداس حلب. مذهب آنان تقریباً مانند همه اعراب بیابان شام و حواشی آن مذهب شیعه بود.»^(۸۲)

روابط سیاسی مزیدیان با آل بویه، سلاجقه، خلفای عباسی و

قدرت‌های محلی

الف - مزیدیان و آل بویه

بویه‌یان که شیعی مذهب بودند به خلفای عباسی که خود را جانشینان بر حق پیامبر می‌دانستند اعتقادی نداشتند. در عهد ایشان خلفا فقط ردای خلافت را بر دوش داشتند و قدرت واقعی در دست سلطان دیلمی بود آنچنان که اختیار عزل و نصب خلفا را در دست داشتند همان طوری که معزالدوله بعد از ورود به بغداد و گرفتن قدرت در دست خود، مستکفی خلیفه عباسی را بر کنار و «مطیع» را به جای وی بر خلافت نشانده.

در چنین موقعیت سیاسی که خلافت عباسی به اوج ضعف خود رسیده بود، حکومت مزیدیان با حمایت آل بویه از آنان پا گرفت و با دریافت خلعت و منشور در سال ۴۰۳ هـ. ق از سلطان الدوله بویه‌یی از مرحله شیخوخت به مرحله امارت انتقال یافتند.^(۸۳) مزیدیان با اینکه در درگیری‌ها و نزاع‌های داخلی دوره ضعف آل بویه شرکت داشتند همچون نورالدوله دبیس

اول که مدتی به نام ابوکالیجار صمصام الدوله خطبه می خواند و با ملک عزیز پسر جلال الدوله در جنگ بود.^(۸۴) ولی با این همه، خطر جدی از جانب آل بویه متوجه حکومتشان نشد و همواره از شأن و احترام خاصی نزدشان برخوردار بودند.

ب - مزیدیان و آل سلجوق

سلجوقیان از نظر سیاسی اتحادیه سستی از امارت نشین های نیمه مستقل بودند که سلطان قدرت رسمی خود را به آنها اعمال می کرد.^(۸۵) به همین دلیل سیاست آنان در عراق و حواشی بیابانی شام حفظ قدرت موجود امرای عرب بود ولی در عین حال مراقب بودند که در اطاعت آنها خللی راه نیابد. این حکام محلی همچنین به عنوان مانعی برای گسترش و نفوذ قدرت خلفای عباسی عمل می کردند. با توجه به این سیاست می بینیم دیس اول از متحدان قیام بساسیری مورد عنف و طغزل سلجوقی قرار می گیرد.^(۸۶)

سیف الدوله صدقه هم تا زمانی که حکومتش بر قسمت بزرگی از عراق گسترده نشده بود و خطر جدی برای سلاجقه بشمار نمی آمد مورد تأییدشان بود. دبیس دوم همواره با خلیفه عباسی مستر شد در جنگ و ستیز بود و سلجوقیان بدین وسیله از وی برای کنترل قدرت خلافت استفاده می کردند ولی همین که مستر شد از بین رفت، مسعود سلجوقی او را به اتهام عامل اصلی قتل مستر شد بطور مرموزانه ای به هلاکت رساند.^(۸۷)

امرای مزیدی از سلطه ترکان سلجوقی به عراق ناراضی بودند و دائماً در صدد دامن زدن به اختلافات میان سلاجقه بودند چنانچه به نقل ابن جوزی «دبیس بن صدقه از نزاع و ستیز مسعود و محمود سلجوقی خوشحال بود همانطوری که پدرش صدقه از دشمنی میان برکیارق و محمد به نفع خویش بهره می برد».^(۸۸)

با بررسی روابط این سلسله با سلاجقه، می بینیم روابط و مناسبات دو طرف دوستانه نبوده، بلکه طرفین نسبت به هم نظری بدبینانه و در برخی مواقع موضع خصمانه ای داشتند.

ج - مزیدیان و خلافت عباسیان

روابط سیاسی مزیدیان با دستگاه خلافت را باید در دو دوره ضعف و قدرت خلفا جستجو نمود. در دوره ضعف که مقارن با سلطه آل بویه بر عراق بود، خلفا در واقع بر خود بغداد هم حکومتی نداشتند و حکومت های محلی تنها برای حفظ آداب و رسوم رایج خطبه به

نام خلیفه می‌خواندند. مزیدیان هم که مذهب تشیع داشتند همچون آل‌بویه قداست دستگاه خلافت را منکر بوده و در جهت سیاست بویهیان عمل می‌نمودند. و تا زمانی که از جانب خلفا مورد بی‌مهری و بی‌حرمتی قرار نمی‌گرفتند مقام خلافت را پاس می‌داشتند ولی زمانی که حقوقشان از جانب خلفا پایمال می‌شد عکس‌العمل شدیدی نشان می‌دادند چنانچه دبیس در ماجرای جسارت به بارگاه کاظمین خلیفه عباسی را سبب اصلی ماجرا دانست و خطبه به نام وی را قطع کرد، همچنین وقتی مشاهده کرد که قائم‌عباسی با دعوت از طغرل سلجوقی در صدد براندازی آل‌بویه از عراق است به بساسیری پیوست و خطبه به نام «مستنصر» خلیفه فاطمی خواند.^(۸۹)

دوره بعد از مرگ ملک‌شاه و اختلاف فرزندان وی، دوره قوت گرفتن خلفای عباسی بود. مستر شد خلیفه عباسی از فرصت پیش آمده سود جسته و با بسیج مردم و تجهیز نیرو در صدد مقابله با سلجوقیان و مخالفان خود برآمد. در سال ۵۲۶ ه. ق، مستر شد عمادالدین‌زنگی و دبیس بن‌صدقه را که به جنگ وی آمده بودند شکست داد.^(۹۰) مستر شد به شدت با دبیس بن‌صدقه دشمنی داشت و راضی نبود که از طرف سلاجقه اقطاعی به وی واگذار شود. وی با شیعیان و مقدسات شیعه رفتار خصمانه‌ای داشت چنانچه دست تصرف و غارت به خزانه حرم حسینی دراز می‌کرد.^(۹۱)

با مرگ مسعود در سال ۵۴۷ ه. ق و با ضعف سلاجقه، قدرت خلفا روز به روز بیشتر می‌شد و خلفا خود عاملانی برای شهرها تعیین می‌کردند. در زمان خلافت مستنجد عباسی در سال ۵۵۸ ه. ق چهار هزار تن از بنی‌اسد که مزیدیان هم از این قبیله بودند به قتل رسیدند و بقیه از عراق به جاهای دیگر پراکنده شدند.^(۹۲)

د - روابط سیاسی مزیدیان با قدرت‌های محلی

مزیدیان با عقلیان شیعی مذهب که در موصل حکومت داشتند دارای روابط و مناسبات نیکویی بودند چنانچه در سال ۳۸۷ ه. ق، قرواش بن‌مقلد عقیلی به کمک ابوالحسن علی بن مزید شتافته و مداین را محاصره کردند.^(۹۳) و در جریان قیام بسا سیری، مقبل بن‌بدران عقیلی متحد دبیس اول بود.^(۹۴)

ارتباط مزیدیان با زنگیان تابع مصالح سیاسی دو طرف بود. زمانی عمادالدین زنگی با

دبیس برای حمله به بغداد متحد می‌شد و گاهی برای بدست آوردن حکومت موصل رفتار خصمانه‌ای با یکدیگر داشتند.^(۹۵)

بنی خفاجه هم چون از اعراب بدوی بودند همان‌طوری که ابن اثیر و ابن کثیر در ضمن حوادث ۴۰۳ ه. ق و ۴۴۶ ه. ق معترض شده‌اند^(۹۶) بیشتر به غارت و راهزنی مشغول بودند و روابط سالم و نیکویی با مزیدیان نداشتند.

آثار فرهنگی مزیدیان

امرای مزیدی نه تنها صاحبان فضل و کمال و ادب بودند، بلکه با تمامی توان و همتشان در جهت ترقی علم و ادب سعی بلیغ داشتند، به همین دلیل مشتاقان علم و ادب به مجالس آنان نزدیک می‌شدند و از خوان نعمت و سخاویشان بهره می‌بردند.

وقتی ابویعلی محمد بن محمد بن احمد بن الهبّاریه (۵۰۴ ه. ق) یکی از مشاهیر شعرای عرب، کتاب «الصادح و الباغم» را به گونه کلیله و دمنه در دو هزار بیت به نظم کشید و به دربار سیف الدوله صدقه فرستاد، وی برای هر بیت آن بیست دینار به صاحب کتاب عطا کرد.^(۹۷) مورخان اعضای این سلسله را به ویژگی دوستداری علم و حرمت نهادن به دانشمندان و ادیبان و شعرا ستوده‌اند. از جمله مورخان ابن عبّری است که دبیس اول را به فضل و احسان ستوده است.^(۹۸)

مؤلف تاریخ الحله از قول عمادالدین اصفهانی مؤلف «خریده القصر» نقل می‌کند :

«صدقه شعرا را به نهایت معزز می‌داشت و بسیار به این طایفه عطا و بخشش می‌کرد تا حدی که آن بخشش آنان را در تمامی مدت عمرشان از فقر و تنگدستی بی‌نیاز می‌گرداند و هیچ صاحب قصیده‌ای را ناامید بر نمی‌گرداند.»^(۹۹)

حله به عنوان مجتمتع فرهنگی به سبب تشویق و رعایتی که از جانب سیف الدوله صدقه در حق دانشمندان و اهل ادب می‌شد کعبه آمال آن جماعت شد تا جایی که عده‌ای از آنها چون «ابوالمعالی هینی» و «ابوعبدالله محمد بن خلیفه سنّسی» وطن اصیلشان را ترک کرده و در حله اقامت گزیدند. از دیگر روآوردندگان به آن شهر دانش پرور ابوالقوارس معروف به «حیص و بیص»، ابن واثق انباری، محمد بن حیدر و یحیی بن تلمیذ و... بودند.^(۱۰۰)

حله پس از سیف الدوله به حیات فکری و فرهنگی خود ادامه داد و در تدریس فقه

جعفری و سایر علوم دینی مقامی ارجمند کسب کرد تا آنجا که سال‌های دور و درازی برای تدریس علوم اهل بیت علیهم‌السلام مرکزیت یافت و گروه زیادی از فقها و علمای برجسته‌ای را به ارمغان آورد که به حساب و شماره نمی‌آیند.

قیور بسیاری از این دانشمندان در این شهر باقی و برقرار است و تاکنون نیز معمور و آباد مانده است. (۱۰۱)

از جمله بزرگان علم و ادبی که با این سلسله عالم‌پرور ارتباط داشتند می‌توان افراد ذیل را نام برد :

۱- محمد بن خلیفه سبنسی که ملقب به قائد بود که در هیت متولد و بزرگ شد. او شاعری نیکو قریحه بود که به امیربهاء‌الدوله منصور پیوست و بعد از او با فرزندش صدقه در سفر و حضر همراه بود و او را مدح می‌گفت. او چند بار به بغداد سفر کرد و مردم بغداد به اشعار او رغبت داشتند و اشعارش را حفظ می‌کردند. (۱۰۲)

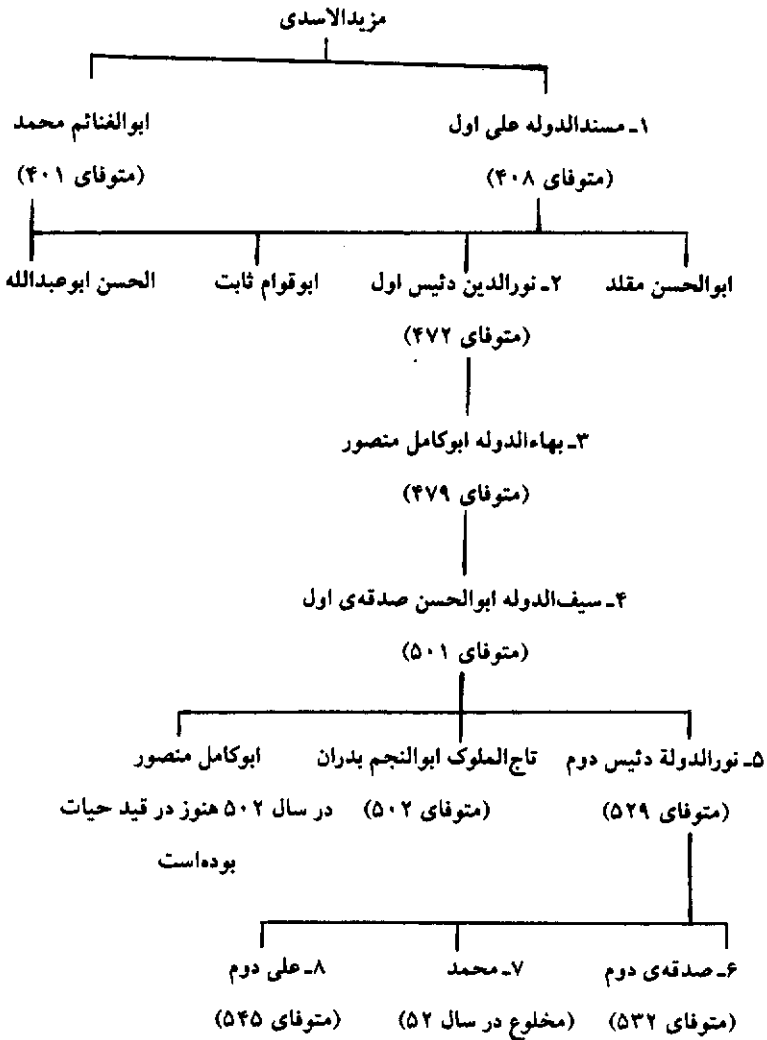
۲- جمال‌الملک علی بن اقلع عصبی در اواخر قرن پنجم هجری در حله زاده شد و در آنجا به فراگیری شعر و ادب مشغول بود تا آنکه در شعر و ادب بلند آوازه شد. او در جوانی کاتب سیف‌الدوله صدقه بود و بعد از کشته شدن وی به بغداد رفت ولی چون به دبیس بن صدقه ارادت داشت پنهانی امور مخفی خلافت را بدو اطلاع می‌داد. وی در سال ۵۳۵ ه. ق، در سن ۶۴ سالگی درگذشت و در کاظمین مدفون شد. (۱۰۳)

۳- بعد از تأسیس حله، از جمله هیئیان افراد زیادی بدانجا مهاجرت کردند تا جایی که محله‌ای در حله به نام «هیتاوین» شهرت یافت. از جمله شاعرانی که به حله مهاجرت کرد ابوالمعالی محمد بن محمد بن علی الفارسی هیتی بود. وی در اوائل قرن ششم هجری درگذشت. (۱۰۴)

۴- امیر زاهد، ابوالحسین و رام بن ابی فراس بن ابی‌النجم بن حمدان بن خولان از خانواده اصیلی از اکراد «جاوانی» متولد شد که در حله سکونت داشتند. ورامیان با مزیدیان خویشاوند سببی بودند از جمله ابوالنجم جد شیخ ورام پسر دایی سیف‌الدوله صدقه بود شیخ ورام با تربیت مرسوم خاندانش پرورش یافت. او نخست سپاهی بود و به منصب امیری لشکر هم نائل آمد ولی منصب لشکری را ترک کرده و زهد اختیار نمود و به تحصیل و فراگیری علم پرداخت تا جایی که در دانش انگشت‌نما شد. از جمله کتاب‌های شیخ ورام «تنبیه الخواطر

و نزهه الناظره و «المجموعه» در اخلاقیات است. (۱۰۵)

جدول انساب بنی مزید^(۱)



۱- مطابق با بالین و زامباون.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- روزناتال، فرانتس: تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ج ۱، ترجمه اسدا... آزاد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم: ۱۳۶۶، ص ۱۷۳، زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۳۵-۵۳۶، از انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳ سن.
- ۲- مزید بفتح المیم و سکون الزای و فتح الباء المشناة من تحتها و بعدها دال مهملة، در همه منابع به این صورت ضبط شده است از جمله: ابن الاثیر ج ۳۰۴/۸، ۲۷۶، ابن خلکان شمس‌الدین احمد: وفيات الایمان و ابناء ابناء الزمان ج ۲۴۹/۱، مصر چاپ عیسی البابی، یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبد الله: معجم البلدان ج ۳۳۴/۵، بیروت: ۱۳۷۶ هـ. ق. ذهبی، شمس‌الدین محمد: سیر اعلام النبلاء ج ۲۶۴/۱۹، بیروت، چاپ ۴، ۱۴۰۶ هـ. ق. اخبارالدوله السلجوقیه صدرالدین بن علی بن ناصر ص ۸۱، لاهور ۱۹۳۳ م، ابن کثیر دمشقی، عمادالدین اسماعیل: البداية و النهایة ج ۱۲۳/۱۲، بیروت ۱۹۶۶ م، چاپ اول و سایر منابع.
- ۳- کحاله، عمرضا: معجم قبائل العرب للقدیمة و الحدیثة ج ۳ ص ۱۱۶۷، دمشق ۱۳۶۸ هـ. ق. به نقل از نهایة الارب نویری ۳۵۰/۲ و معجم المستمع بکری ۵۰۹/۲. قفقشندی، احمد بن علی: نهایة الارب فی معرفة اسباب العرب، ص ۳۸۳ به تحقیق علی خاقانی، بغداد: ۱۳۶۸ هـ. ق.
- ۴- کحاله، عمرضا: معجم قبائل ج ۲۱/۱-۲۳، بستانی، پطرس: ج ۴۷۳/۳. دائره المعارف تشیع مقاله بنی اسد. مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف ج ۱، مدخل بنی اسد.
- ۵- کرکوش علی، یوسف: تاریخ الخله ج ۱۳/۱، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- ۶- باسورث، کلیفورد دادموند: سلسله‌های اسلامی ص ۸۸، ترجمه فریدون بدره‌ای، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ ش.
- ۷- رود فرات در قرن چهارم به دو شاخه منقسم می‌شد، شاخه خاوری آن را سورا نامیده‌اند. این رود در محلی که فرات در شاخه می‌شد روستای سورا را مشروب می‌ساخت (لسترنج، گای: جغرافیای تاریخی، سرزمین‌های خلاف شرقی، ص ۷۶، ترجمه محمود عرفان، علمی فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش).
- ۸- ابن جوزی، ابوالفرج بن عبدالرحمن: المستظم فی تاریخ الملوک و الامم ج ۳۳۵/۹، حیدرآباد دکن، چاپ اول: ۱۳۵۹ هـ. ق.
- ۹- شهری است بین کوفه و واسط (محمد بن عبدالمنعم الحمیری: الروض الممطر فی خبر الانفطار، لبنان: ۱۹۸۴ م).
- ۱۰- ابن الاثیر، عزالدین علی بن محمد: الکامل فی التاریخ ج ۷۷/۸، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق، چاپ اول.
- ۱۱- کرکوش، یوسف: ج ۱۳/۱.
- ۱۲- جمعی از نویسندگان: تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۳۲/۵، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۳- ابن جوزی ج ۸۸/۷
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران (کشمکش با قدرت‌ها)، ص ۴۷۸، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۵- ابن جوزی، ج ۸۸/۷
- ۱۶- مفیض ا... کبیر: ماهیگیران تاجدار، ص ۱۲۵، ترجمه مهدی افشار، انتشارات زرین، چاپ اول.
- ۱۷- عمیدالجوش لقب ابوعلی بن استاد هرمز بود که بیش از هشت سال از جانب امیرآلبویه در بغداد نیابت داشت و در دفع هیارات و رفع فتنه‌های بغداد نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا نمود. در باب عدل و هیبت و سطوت او حکایتها نقل است (تاریخ مردم ایران ص ۵۷۸).
- ۱۸- تاریخ ایران کمبریج ج ۲۵۴/۴.
- ۱۹- مفیض ا... کبیر، ص ۱۲۴-۱۳۶.
- ۲۰- تاریخ ایران کمبریج، ج ۲۵۷/۴.
- ۲۱- تاریخ ایران کمبریج، ۲۵۹/۴، دایرة المعارف بزرگ اسلام، ج ۶۳۲/۱.
- ۲۲- للمؤید فی الدین، سیره المؤید فی الدین، ص ۱۲۷-۱۳۰، به تحقیق محمدکامل حسین، دارالکتاب المصری، ۱۹۴۹ م.

- ۲۳- محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، صص ۱۸۸-۱۸۹، انتشارات اشراقی، چاپ چهارم، دایرةالمعارف بزرگ اسلام، ج ۱، ص ۶۳۳.
- ۲۴- مشکور، محمدجواد، ص ۱۹۴.
- ۲۵- همایی، جلال‌الدین، فزالی نامه، صص ۴۰-۴۱، کتابفروشی فروغی، چاپ دوم، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۶- عبدالعظیم رضایی: تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۳/۸۱-۸۰، انتشارات اقبال، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش. زرین کوب: روزگاران: ۱۶۷/۲.
- ۲۷- ابن اثیر ج ۷/۸، ابن جوزی، ج ۲۳۴/۷.
- ۲۸- کرکوش، ج ۱/۱۶.
- ۲۹- ابن کثیر، ج ۱۱/۳۵۲.
- ۳۰- ابن جوزی، ج ۷/۲۸۳، ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن، النجوم الزاهرة فی اخبار ملوک المصمر و القاهرة، ج ۴/۲۴۱، المؤسسة المصمر به الامانه، ۱۹۲۹ م.
- ۳۱- ابن اثیر، ج ۸/۱۲۰، ابن کثیر ج ۱۲/۶.
- ۳۲- کرکوش، ج ۱/۱۵.
- ۳۳- ذهبی، شمس‌الدین: دول الاسلام، ج ۲/۴، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳ هـ.ق.
- ۳۴- ذهبی: المعرف فی خبر من خبر ج ۳/۲۰۱، به کوشش فواد رشید، کویت ۱۹۶۱ م. ابن اثیر ج ۱/۸-۳۰۲، ابن کثیر ج ۱۲/۶۳-۶۲.
- ۳۵- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد: العبر و دیوان المتبدا و الخیر، ج ۳/۴۶۶، مؤسسة الاحلمی، ۱۳۹۱ هـ.ق. ابن جوزی، ج ۸/۲۰۹-۲۱۱.
- ۳۶- ابن خلدون، ج ۳/۴۶۶، ابن تغری بردی، ج ۵/۶۷.
- ۳۷- ابن کثیر، ج ۱۲/۱۲۲.
- ۳۸- خواتنمیر، غیث‌الدین، حبیب‌السیر من اخبار افراد البشر، ج ۲/۵۴۱، چاپ دوم، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳ ش. ابن وردی، زین‌الدین بن عمر بن الوردی، تاریخ ابن الوردی ج ۲/۴، نجف مطبعة للحیدریة. غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان آراء، ص ۱۵۷، انتشارات کتابفروشی حافظ.
- ۳۹- ابن اثیر، ج ۸/۴۴۵.
- ۴۰- ابن اثیر، ج ۸/۴۴۵، کرکوش ج ۱/۱۹.
- ۴۱- کرکوش، ج ۱/۱۸.
- ۴۲- ابن اثیر، ج ۸/۴۴۵.
- ۴۳- حسینی، صدرالدین بن هلی بن ناصر، اخبارالدوله السلجوقیه، ص ۸۰، لاهور، ۱۹۳۳ م. ابن جوزی، ج ۹/۱۵۹.
- ۴۴- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، وفيات الاحیاء و اتباء ابناء الزمان، ج ۱/۲۴۹، مصر چاپ عیسی البانی، خواتنمیر ج ۲/۵۰۴، ابن تغری بردی ج ۲/۲.
- ۴۵- منشی کرمانی، ناصرالدین، نسلم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۲۶، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۲۶۴ ش.
- ۴۶- ابن اثیر، ج ۹/۱۱۹.
- ۴۷- سبط ابن جوزی، یوسف بن قزوغلی، مرآة الزمان فی تاریخ الاحیاء، ج ۸/۲۶، حیدرآباد دکن، چاپ اول، ۱۳۷۰ هـ.ق.
- ۴۸- ابن تمزی بردی، ج ۳/۳۰۲-۳۰۱، ابن اثیر ج ۹/۲۱.
- ۴۹- مظفر، محمدحسین، تاریخ شیمه ص ۱۶۰، ترجمه سیدمحمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش. لیل پهل و یار تولد، تاریخ دولتهای اسلامی، ص ۲۱۳ ترجمه صادق سجادی، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش. خواتنمیر مکه راهم جزء قلمرو فرمائروایی می‌داند: ج ۲/۵۱۴.
- ۵۰- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹/۲۶۴.

- ۵۱- ابن اثیر، ج ۱۱۳/۹، کرکوش ج ۳۸/۱.
- ۵۲- مأخذ بالا.
- ۵۳- ابن اثیر ج ۱۱۳/۹-۱۱۹. حسینی، صدرالدین ص ۸۰، ذهبی: المعبر فی خبر من غیر ج ۱/۴. سبط ابن جوزی ج ۲۵/۸.
- ۵۴- در منابع به هر دو صورت ابوالاغر (عین وراه) و ابوالاعز (عین وراه) آمده است. از جمله: ابن جوزی ج ۵۲/۹. ابن تغری بردی ج ۲۵۶/۵. ذهبی دوالعبر من خبر من غیر ج ۵۸/۴ زرکلی ج ۱۲/۳ به صورت نخست ضبط کرده‌اند ولی ابن خلکان ج ۲۳۴/۵ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۶۱۲/۱۹ به صورت دومی ضبط کرده‌اند.
- ۵۵- ابن اثیر، ج ۱۶۹/۹، امین، سلیم‌حسین، احیان‌الشیعه، ج ۲۳۱/۳۰، چاپ اول، دمشق، ۱۹۴۹م.
- ۵۶- کرکوش، ج ۳۳/۱.
- ۵۷- ابن جوزی، ج ۲۱۸-۲۱۷/۹، ابن اثیر ج ۱۹۲-۱۹۱/۹.
- ۵۸- ابن اثیر، ج ۲۳۳-۲۳۲/۹. ابن خلدون ج ۵۰۴-۵۰۳/۳، ابن جوزی ج ۲۵۴-۲۵۳/۹. ابن تمزی بردی ج ۲۲۹/۵.
- ۵۹- ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۹۱/۴، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق. سبط ابن جوزی ج ۱۵۵/۸، ذهبی، المعبر فی خبر من غیر ج ۷۸/۴، ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق، معجم‌الانقلاب ج ۳۲۶:۳، چاپ اول، وزارت ارشاد اسلامی.
- ۶۰- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶۱۳-۶۱۲/۹.
- ۶۱- ابن خلکان، ج ۲۳۵/۵.
- ۶۲- حریری، ابو محمد قاسم بن علی مصری، مقامات حریری، المقالة الثمناویه، ص ۳۲۱، مؤسسه فرهنگی شهید رواقی.
- ۶۳- ابن اثیر، ج ۲۸۸-۲۸۵/۹، الصدفی، رزق‌الله، تاریخ دول الاسلام ج ۶۷-۶۶/۲، مصر، ۱۳۲۵ هـ. ق.
- ۶۴- کرکوش، ج ۴۲/۱.
- ۶۵- ابن اثیر، ج ۳۰۵/۹، صدقی ج ۶۷/۲، کرکوش ج ۴۲/۲.
- ۶۶- ابن اثیر، ج ۳۳۵-۳۳۴/۹، ابن جوزی ج ۱۱۶/۱۰-۱۴۶. سبط ابن جوزی ج ۲۰۷/۸-۲۰۸. صدقی، رزق‌الله، ج ۶۸-۶۷/۲، شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۳۵۰/۲، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
- ۶۷- کرکوش، ج ۴۶/۱.
- ۶۸- رشید محمد، قره‌العین فی تاریخ الجزيرة و العراق و الشیرین، ص ۱۰۸، مطبعة الرشید، ۱۳۲۵ ق. ابن خلدون ج ۵۲۴-۵۲۳/۳.
- ۶۹- لین بیل: ۲۱۳.
- ۷۰- عمادالدین حامد اصفهانی: تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۱۱۱، مصر ۱۳۱۸ هـ. ق.
- ۷۱- ذهبی: المعبر من خبر من غیر ج ۷۸/۴. سیر اعلام النبلاء ج ۶۱۲/۱۹. ابن جوزی ج ۳۰/۱۰. ابن اثیر ج ۲۶۵/۹.
- ۷۲- مظفر، محمدحسین: ۱۶۰.
- ۷۳- مأخذ بالا.
- ۷۴- کرکوش، ج ۲۸-۲۶/۱.
- ۷۵- ابن اثیر، ج ۳۰۲/۸.
- ۷۶- شیبسی، کامل مصطفی: تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ص ۸۷، ترجمه ذکواتی، امیرکبیر، ۱۳۷۴ سن.
- ۷۷- ابن وردی، ج ۶۲/۲.
- ۷۸- ابن عماد، ص ۲. ذهبی ج ۲/۴.
- ۷۹- ابن تغری بردی، ج ۱۲۲/۵.
- ۸۰- ذهبی: دول الاسلام ج ۳۶/۲.
- ۸۱- مدرک بالا.

- ۸۲- تاریخ ایران کمبریج، ج ۳۲/۵.
- ۸۳- ابن اثیر، ج ۷۷/۸.
- ۸۴- ابن خلدون، ج ۴۴۷/۳.
- ۸۵- لمبتون: سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۲۶، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
- ۸۶- ابن خلدون، ج ۴۶۲/۳.
- ۸۷- ابن اثیر، ج ۲۸۵/۹.
- ۸۸- ابن جوزی، ج ۲۱۸/۹.
- ۸۹- ذهبی: دول الاسلام، ج ۱۹۲/۱، ابن کثیر، ج ۶۹/۱۲.
- ۹۰- ابن اثیر، ج ۲۶۵/۹.
- ۹۱- کلیددار، عبدالجواد، تاریخ کربلا و حائل‌الحسین علیه السلام، ص ۲۱۶، بغداد، ۱۳۶۸ هـ. ق.
- ۹۲- ابن خلدون، ج ۵۲۴/۳.
- ۹۳- ابن اثیر، ج ۲۸۲/۷، ابن خلدون ج ۴۴۱/۳.
- ۹۴- ابن اثیر، ج ۳۳۲/۸، ذهبی: دول الاسلام، ج ۱۹۲/۱.
- ۹۵- ابن اثیر، ج ۲۴۷/۹-۲۵۰. ابن جوزی، ج ۳۰/۱۰. سبط ابن جوزی ج ۱۴۰/۸.
- ۹۶- ابن اثیر، ج ۳۰۱/۸-۳۰۷. ابن کثیر ج ۳۵۲/۱۱.
- ۹۷- ابن الوردی، ج ۲۷/۲.
- ۹۸- المرینی، ابوالفرج، تاریخ مختصرالدول، ص ۱۹۲، بیروت، مطبعة الکانولیکیه، چاپ دوم.
- ۹۹- کرکوش، ج ۴/۲.
- ۱۰۰- کرکوش، ج ۹-۴/۲.
- ۱۰۱- مظفر، محمدحسین، صص ۱۶۰-۱۶۲.
- ۱۰۲- کرکوش، ج ۴۵-۴۴/۲.
- ۱۰۳- کرکوش، ج ۴۸-۴۶/۲.
- ۱۰۴- مأخذ بالا.
- ۱۰۵- کرکوش، ج ۶۴-۶۲/۲.